

# سقوط مغرب زمین

گرده‌ای در مرفوئری جهان تاریخ

اسوالد شپنگلر

## تاریخ جهان چیست؟

البته \* تجسم منظم و موزونی‌ست از «گذشته»ها؛ اصلی‌ست فطری و باطنی، نمایش احساسی‌ست از شکل‌گرایی و ترکیب‌خواهی. لیکن هر قدر هم این احساس مشخص باشد باز شکل واقعی تاریخ نیست، و بهمان اندازه که ما با اصطلاح با اعتماد تمام تاریخ جهان را احساس وزیست (۵) میکنیم، بهمان اندازه نیز مسلم است که امروزه مانده شکل تاریخ را در کلیت خود، بلکه فقط شکل‌هایی از آن را میشناسیم که در اصل نقش برونی و مقابل زندگی باطنی خود ما هستند.

تقسیمات تاریخی ما مانند: «عهد عتیق - قرون وسطی - و زمان نو» طریحیست چنان حقیر و بیمایه که تصور نمیتوان کرد. سلطه بی‌قید و شرط این طرح‌گذاری بر اندیشه تاریخی ما همواره مانع این بوده که مقام و موقع این خرده جهانی را که پس از استقرار امپراطوری آلمان در سرزمین اروپای غربی گسترده شده، بر حسب مرتبه و شکل و خصوصاً از حیث دوام و طول عمر در رابطه‌اش با فرهنگ‌های عالیتر بدرستی درک کنیم. این مسأله به یقین برای فرهنگ‌های آتی بسختی قابل هضم خواهد بود که چگونه چنین پی‌ریزی بی‌بامسیر یک‌راهه و مستقیم و تناسبات بی‌قواره خود - که حفظش در هر سده از سده قبل غیر ممکن تر میگردد، و تقسیم‌بندی‌های نوین و طبیعی‌تری را که در پرتو وجدان تاریخی ما میتوانند راه یابند طرد میکند - تاکنون اعتبارش بنحوی جدی متزلزل نشده.

یک چنین طرحی هم دایره تاریخ را تنگ میکند و هم بدتر از آن میدان دید را محدود میسازد. در این طرح‌گذاری سرزمین اروپای غربی نقش محور ساکنی را دارد - و معلوم نیست چرا! اگر علتش جز اینست که ما سازندگان چنین طرحی از تاریخ، اینجادر خانه خود تخت نشسته‌ایم - که بر حول آن جهان چند هزار ساله‌ای از جریان‌های تاریخی زورمند و مقتدر و فرهنگ‌های پرمایه و قوام‌آمده در کمال خضوع دور میزنند. یک چنین طرحی در حکم مجمع‌الکواکبی‌ست ساختگی و من‌درآوردی. ما بسادگی سرزمینی را بعنوان مرکز طبیعی سیستم تاریخی برگزیده‌ایم و خودمان را هم خورشید آن قلمداد کرده‌ایم؛ ناگزیر از چنین نقطه‌ای است که پرتو منحصر بفرد بر تمام حوادث تاریخ میتابد و اهمیتشان از لحاظ قرب و بعد سنجیده میشود.

بدیهیست که برای فرهنگ مغرب‌زمین وجود آتن و فلورانس و پاریس مهمتر است تا «لوپانگ» - یا «پاتالی پوترا» (۶). اما آیا ما مجازیم که اینگونه ارزیابیها را اساس

\* دیگر گشت عنوان از مترجم. ضمن یادآوری میکنیم که در شماره‌ی ۶ م، ص ۶۹۰، بخش اشاره‌ی مترجم، خط ۴ م کلمه‌ی استعاری و هلالین دوسوی سمبولیک زاید بوده است.  
(۵) در برابر Erleben آلمانی «زیست کردن» را برخلاف قیاس زبان فارسی در وجه

طرح تاریخ جهان قرار بدهیم ؟ اگر آری ، پس مورخ چینی نیز حق دارد طرحی برای تاریخ جهان بریزد که در آن جنگهای صلیبی و دوره رنسانس و کبکبه سزار اصلا محل اعتناء نباشد و بسکوت بر گزار کردند .

آیا مضحك نیست که دوره چند صدساله ای را بنام زمان نو - تازه آنهم در حصار اروپای غربی - بعنوان مکمل در مقابل دوره چند صد ساله دیگری بنام عهد عتیق قرار دهیم که تمام مایه و مکننت فرهنگی قبل از یونان را بی کمترین کوشش برای تقسیم بندی عمیق تری بهمین سادگی بحساب جزء الحاقی آن میگذارند ؟ آیا برای نجات همین طرح فر توت نبود که مورخان ، مصر و بابل را یکجا با تاریخهایشان که هر يك بقتلهایی با تاریخ باصطلاح جهانی آنچنانی - از دوره شارل کبیر گرفته تا جنگ جهانی و پس از آن - برابری میکنند حتی بعنوان پیش درآمد یکسره از تاریخ عهد عتیق حذف نمودند و حل غوامض سنگین فرهنگ هندی و چینی را باقیافه ای عبوس و مضطر بحواشی و ملاحظات احاله کردند و فرهنگهای بزرگ امریکا پیرا ببهانه فقد روابط فیما بین - آخر روابط با چه چیز و از چه لحاظ ؟ - مطلقا نادیده گرفتند ؟ من يك چنین طرح رایج و مانوس اروپا پیرا که بر طبق آن فرهنگهای بزرگ مدار خود را بر حول ما که باصطلاح مرکز تاریخ جهان با شیم میکشند دستگاہ بظلمیوسی (۷) تاریخ مینامد . و نوع مخالف آنرا بمثابه کشف کبر نیکی در عرصه تاریخ بشمار میآورم و در این کتاب جایگزین دستگاہ اولی میسازم . در چنین دستگاہی دنیای عتیق و مغرب زمین در قبال فرهنگهای هندی و بابلی و چینی و مصری و عربی (۸) و مکزیکی - که در نقش کلی تاریخ بهمان اندازه و زنه بزرگ محسوب میشوند و علاوه بر آن از حیث دریافت روانی و مایه وجدانی و حس ترقیخواهی بمراتب از دنیای عتیق برترند - بهیچوجه از لحاظ موقع و مقام مزیتی نخواهند داشت .

نخستین پندار تقسیم بندی تاریخ به : «عهد عتیق - قرون وسطی - و زمان نو» مخلوق احساس جادوی است و بدو در مذهب ایرانی و یهودی از عهد کوروش بی بعد بر وزمی کند و در تعلیمات کتاب دانیال نبی رنگ مکاشفه بخود میگیرد . و سرانجام در مذاهب مسیحی خاوری بقالب کلی تاریخ جهان ریخته میشود . این طرح در آن دایره بسیار محدودی که زمین و شرایط چنین دریافتی را ممکن میساخت البته صحیح و به مورد بود ، لیکن در این دایره نه تاریخ هندی و نه مال مصری هیچیک پا بمیدان مشاهده نمیکنند . لفظ «تاریخ جهان» در دهان این متفکران شاخص و معرف نمایشی است بغایت حزن انگیز که صحنه اجرایش سرزمینهای میان یونان و ایران بوده است . در همین صحنه است که احساس دو گانه مغرب زمینی از جهان نمودار میگردد ؛ اما نه بروجه تقابل و تضاد کیفیاتی چون روان و روح ، و نیک و بد که شیوه معمول قلمرو ماوراء طبیعه آن عهد بوده است ، بلکه در کیفیتی ادواری بعنوان هنگامه ای بزرگ و تحویل دو دوره جهانی میان خلقت و سقوط جهان ؛ آنهم با نادیده گرفتن همه عواملی که نه در آثار کتبی دنیای عتیق و نه در توراة یا کتاب مقدس مضبوط بوده است . در آن دوره و در چنین نقشی از جهان ، تضاد ملموس میان «شرك» و یهودیت و مسیحیت ، و مشرق زمین و دنیای عتیق ، و طبیعت و روح بمنزله جریان نمایش غلبه یکی بر دیگری حکم عهد عتیق و زمان نو را داشت . نخست پس از

متعدی آن بکار برده ام . منظور آن کیفیت درونی است که در برخورد با امور حاصل میشود ، هنگامی که حادثه ای - خواه مهم باشد خواه نباشد - بر کسی مرور کند و وی بنحوی در معرض آن واقع گردد . - مترجم .

افزودن عصر سومی - که همان زمان نوما باشد - به زمینه فکری مغرب زمین ، حرکت و جنبشی در این طرح ظاهر گشت . طرح مشرق زمینی «برابر نهاده‌ای» (۹) بود ثابت و محصور در قبال «تحرک و فعلیت» یگانه الهی که در مرکز طرح جای داشت . اینجا بود که چنین تصویر و ایده‌ای از جانب انسانی بالکل متفاوت از لحاظ نحوه فکری (منظور انسان مغرب زمینی است. مترجم) گرفته و بر متن دیگری افکنده شد ، و ناگهان - بی آنکه متوجه چنین تغییر و تبدیل عجیب و غریبی شوند - آنرا در قالب خطی یکراهه و مستقیم ، از هومر به اورشلیم و روم و فلورانس و پاریس از اینسو و آنسو کشیدند ، و مورخان و متفکران و هنرمندان نیز بر طبق ذوق شخصی این «نقش سه تکه» را با آزادی بی حد و حصری تعبیر و تفسیر کردند . بدین ترتیب مفهوم «زمان نو» را - که در حد دلالت معنی هیچگونه ادامه و دنباله‌ای در پی ندارد - به مفاهیم متمم دوره شرک و مسیحیت بعنوان مرحله نهایی افزودند . این نکته را بمعنای وامانده و نومیید ، مفهوم «زمان نو» خوب نشان میدهد . در آن عهد بی آنکه بر زبان بیاورند عموم بر این عقیده بودند که بدنبال عهد عتیق و قرون وسطی دوره‌ای قطعی آغاز خواهد کرد که در آن بنحوی از انحاء نقطه اولی و هدف غایی دستیاب خواهد شد - و از اسکولاستیک‌ها گرفته تا سوسیالیستهای امروزی هر يك بسهم خود مدعی بودند و هستند که معرفت و کشف چنین دوره مشعشی خاص ایشان بوده است !

درست در آستانه فرهنگ مغرب زمین بود که یوآکیم فون فلوریس *Johachim von Floris* بزرگ ، اولین متفکر هماهنگ با هگل ظهور کرد و طرح دو گانه جهان آگوستین قدیس جاثلیقی را از هم پاشید و با احساس پر مایه مسیحیت عهد خود را بعنوان دوره سه گانه «اب و ابن و روح القدس» در مقابل مذاهب عهد عتیق و عهد جدید نهاد . این مرد بهترین دومی نی-سی‌کانها و فرانسیس‌کانها (نظیر دانته و توماس اکویناس) را تا اعماق وجودشان بلرزه در آورد ، و آنچه آن «دیدنی جهانی» *Weltblick* برانگیخت که بتدریج فکر تاریخی فرهنگ ما را در چنگ اقتدار میگرفت. لیکن طرح اسقف فلوریس در واقع حاصل دیدنی بود عرفانی و الهی در اسرار نظام جهان. چنین طرحی خواه ناخواه بمحض اینکه بعقل سنجیده و فهمیده میشد و بمنزله مبانی فکر علمی محسوب میگشت هر گونه معنا و ارزشی را از دست میداد . چنانکه از قرن هفدهم بیعد به چنین سر نوشتی گرفتار آمدند . پیداست چنین روشی هرگز دوام نخواهد آورد ؛ آخر غیر ممکن است که بتوان تعبیری از تاریخ جهان بدست داد و در عین حال لگام اعتقادات سیاسی و مذهبی و اجتماعی را نیز رها کرد و مسیری هم برای آن سه مرحله کذاب تعیین کرد که از مرز شان جرأت جنبیدن نداریم و طبیعتاً به محل و موقع خصوصی و شخصی منتهی میشود ؛ و کیفیاتی چون سلطه عقل ، انسانیت ، سعادت قاطبه مردم ، انقلاب اقتصادی ، آزادی اقوام ، طرد طبیعت و صلح جهانی و نظایر شان را بر هزاران سال جریان تاریخ تحمیل کرد و تازه استدلال کرد که این کیفیات راه حقیقی را نیافته‌اند و یا تا کنون بدان نرسیده‌اند - در حالیکه این امور در حقیقت غرض دیگری داشته‌اند ، زیرا آنطور که گوتته میگوید : «غرض از زندگی همانا زندگیست نه حاصل و نتیجه آن» این بیان را باید سدره همه تلاشهای مجنونانهای ساخت که میخواهند کلیه رموز و اسرار تاریخ را از طریق برنامه‌سازی کشف کنند .

۶) دو شهر شرقی ، اولی از چین و دومی از هند . و هر دو از مراکز مهم تمدن و هنر گذشته شرق - مترجم.

۷) دستگاه نجومی بطلمیوس - ریاضی دان و منجم یونانی (متولد در مصر) قرن دوم بعد از

میدانیم که شدت تحرك ، و کیفیت ترکیب واندام ، و طول عمر ، و جلوه های حیاتی هر ترکیب زنده بستگی به خصوصیات نوعی آن ترکیب زنده دارد . هرگز کسی نمیتواند درك کند که فلان درخت بلوط هزارساله هر آن درشرف تکوین است و هر لحظه در کار گشایش و گسترش . اما متاسفانه در مقابل تاریخ فرهنگ آدمی و چگونگی روان و آهنگ سر نوشت آینده ، خوش باوری بی لگامی فرمان میراند و این حال چنان با المال تجارب تاریخی و حیاتی را تحقیر میکند که هر فردی بخود اجازه میدهد در دایره امکانات زمان حال زوایدی فراهم بیاورد و از آنها خط مستقیم و برجسته ای بسازد : نمودار در تحول پیشرو «*Weiterentwicklung*» ؛ نه اینکه چنین امری از لحاظ علمی مستدل باشد ، بلکه چون مطلوب و دلخواه اوست . لیکن بشریت نه هدفی دارد ، نه ایده آلی و نه نقشه ای ، درست مثل پروانه و ثعلب که بی هدفند . بشریت مفهوم حیوان شناسی است ، لفظی تهی است . بگذارید این شبیح از پهنه شکل های تاریخی ناپدید گردد تا ظهور حیرت آور فرمهای واقعی تاریخ را بچشم ببیند .

من بجای این طرح پوك و بیما به که مسیر مستقیم و یکرانه جهان تاریخ را نشان میدهد ، نمایشی می بینم از چندین فرهنگ مقتدر که با قهری دنیوی از دل زاد گاه خود می شکفتند و سر بر میکشند ، و نسوج طبایع و سرشت مردمان را شکل خاص می بخشند ، بنحوی که هر يك از آنها تصورات و امیال ، و زندگی و خواست و احساس ، و مرگ و انهدام مختص بخودی دارد . در این صحنه رنگها و نورها و حرکات و جنبشهایی هست که تا کنون هیچ دیده ای آنها را کشف نکرده . همچنانکه شاخه و شکوفه و برگها و درختان بلوط جوان و کهنسال موجود است ، بهمان ترتیب نیز فرهنگها و اقوام و زبانها و حقایق و خدایان و سرزمین های تازه و نورس و سالخورده و فرتوت موجودند . هر فرهنگی در نمودهای خود دارای امکانات تازه ای است که بروز میکنند و میرسند و سرانجام پزمرده میگردند و هرگز حیات را از سر نمیگیرند . ما هنرهای ملموس و نقاشی ، و ریاضی ها و فیزیکهای بسیار داریم که در اصل و ماهیت از یکدیگر بالکل متفاوتند و هر يك با طول عمر معین و محدود در حصار خود محبوس . فرهنگها که در واقع حکم جانداران طرز اول را دارند ، نظیر گلهای دشت و صحرا در عالیترین جنبه بی هدفی میرویند و رشد میکنند . اینها هم مانند گیاهان و جانوران به طبیعت زنده ای متعلقند که «گوته» از آن سخن میگوید و نه به طبیعت مرده «نیوتن» . من در جهان تاریخ تصویری می بینم از گردش جاودانه اشکال و ترکیبات ، از کون و فساد و از دل انگیزی فرمهای آلی . طرح ترکیبی «عهد عتیق - قرون وسطی - و زمان نو» تا آخرین رمق تاثیر خود را کرد . گرچه این طرح بعنوان پایه علمی ، سطحی و تنگ و کج زاویه بوده است اما باز تنها الگویست که کاملاً غیر فلسفی نبوده است و جز این مانمونه دیگری برای تنظیم حوادث و وقایع تاریخ خود در اختیار نداشته ایم ، و آنچه تا کنون بعنوان تاریخ جهان ساخته و پرداخته شده خمیرمایه کارش را مدیون همین طرح است . لیکن دوره آن اعصاری که میتوانستند حداکثر توسط چنین طرحی بهم چسبانده شوند دیگر بسر رسیده است . این طرح هم اکنون با سرعتی

میلاذ - که به هیأت پوست پیازی نیز معروف است و بر طبق آن زمین ساکن و مرکز جهان محسوب میشده و هر يك از کرات سماوی بر سطح درونی فلکی بدور آن می چرخیدند . مترجم .  
۸) فرهنگ «عربی یا جادوای» راشپنگلر برای فرهنگهای عربی - ایرانی - اسلامی - سریانی -

دایم التزاید بعلمت افزایش برق آسای مصالح تاریخی بی گه درست آنسوی این معیار کذایی  
جای دارند (مقصود همان طرح مستقیم و یکرانه و عهد عتیق قرون وسطی - و زمان نو، است .  
مترجم) در گردونه ای بی شکل آشفته در حال احتضار و انحلال است . (دنباله دارد)  
ترجمه‌ی آرامش دوستدار



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی